

فصل سه: روند مغزشویی، تحمیل روانی، و بازسازی فکری

رهبران فرقه ها و گروه هایی که از روند بازسازی فکری استفاده مینمایند با جذب و کنترل میلیون نفر موجب آسیب رساندن به آنان و اموالشان شده اند. برخی اوقات چنین اعمال نفوذی، مجاب سازی تحمیلی یا نفوذ فوق العاده خوانده میشود، تا از مجاب سازی های روزمره توسط دوستان، خانواده، و سایر نفوذ های معمولی در زندگی ما، که شامل رسانه ها و تبلیغات هم میشود، تفکیک گردد.

کلید موفقیت بازسازی فکری در ناآگاه نگاه داشتن سوژه است تا بشود وی را مورد سوء استفاده و تحت کنترل قرار داد؛ خصوصا این که وی همواره نسبت به سیر تغییراتی که در خدمت تأمین منافع دیگری و به ضرر خود اوست غافل نگاه داشته می شود. نتیجه معمولی روند بازسازی فکری آن است که یک شخص یا گروه صاحب کنترلی تقریبا نامحدود بر روی سوژه برای دوره های متفاوت زمانی میگردد.

وقتی گروه های فرقه ای از این سطح از نفوذ بی جا در روز روشن استفاده می نمایند، ناظران بی اطلاع اغلب نمیتوانند نحوه کارکرد گروه را دریابند. آنها متعجب میمانند که چگونه یک فرد منطقی اساسا میتواند در چنین موضوعی درگیر شود. اخیرا، به دلیل معطوف شدن توجه رسانه ها به اعمال گروههای خاصی، جهان به نوعی نسبت به پدیده بازسازی فکری آگاه تر شده است، ولی اغلب مردم هنوز نمیدانند که چگونه با چنین وضعیتی از نفوذ فوق العاده مقابله نمایند.

واژه های متعددی برای توضیح این روند، شامل مغزشویی، بازسازی فکری، مجاب سازی تحمیلی، کنترل ذهنی، برنامه های هماهنگ نفوذ تحمیلی و کنترل رفتاری، و مجاب سازی استثماری بکار گرفته شده است. (به جدول 3/1 مراجعه کنید). شاید واژه های اول و آخر مقداری از اصل مطلبی که میخواهم در این فصل توضیح دهم را بیان نمایند.

جدول 3/1 : واژه ها یا عبارات استفاده شده برای توصیف بازسازی فکری

ترم Term (واژه یا عبارت)	ابداع کننده	تاریخ ابداع
مبارزه فکری (مبارزه ایدئولوژیک)	مائو تسه تونگ Mao Tse-tung	1929
مغز شویی (شستشوی مغزی)	ادوارد هانتز Edward Hunter	1951
بازسازی فکری (اصلاح فکری)	رابرت لیفتون Robert Lifton	1956
سستی debility، و هراس dependency، و سندروم (DDD)	فاربر، هارلو، و وست Farber, Harlow, and West	1957
مجاب سازی تحمیلی	ادگار شاین Edgar Schein	1961
کنترل ذهنی	نامشخص	حدود 1980
سوء استفاده سیستماتیک از نفوذ روانی و اجتماعی	مارگارت تالر سینگر Margaret Thaler Singer	1982
برنامه های هماهنگ شده نفوذ تحمیلی و کنترل رفتاری	اوفشه و سینگر Ofshe and Singer	1986
مجاب سازی استثماری	سینگر و آدیس Singer and Addis	1992

وقتی از مردم عادی میپرسیم که مغزشوی به نظر آنها چیست، آنها به درستی میگیرند که مقوله مربوط به سوء استفاده استثماری از یک نفر توسط دیگری است. آنها معمولا وضعیتی را توضیح میدهند که در آن یک فرد یا گروه دیگران را فریب داده تا در طرحی که یک اغواگر ریخته است وارد شوند. واژه فریب خورده معنی گسترده ای در مکالمات غیر رسمی و خیابانی ما دارد، به همین خاطر معمولا مشکل است از یک بچه زبل خیابانی سوء استفاده نمود. آنها خودشان در برخورد متوجه میشوند که با یک رفتار دو گانه طرف هستند که آنرا بازی دادن، شیر به سر مالیدن، گوش بری، حقه بازی، گول زدن، و بسیاری از این نوع واژه ها مینامند.

نوع بخصوصی از بازی فریب روانی دقیقا همان چیزی است که در محیط بازسازی فکری نیز جریان دارد. ابتدا یک مجموعه پیچیده از مؤلفه های به هم وابسته بنا نهاده میشوند، سپس این مؤلفه ها، یا با سرعت یا به کندی بسته به وضعیت و موضوع، تغییرات عمیقی در طرز فکر و رفتار فرد مورد نظر بوجود می آورند. از طریق سوء استفاده از مؤلفه های روانی و اجتماعی، برخورد افراد میتواند در واقع تغییر یابد، و فکر و رفتار آنها بطور ریشه ای عوض شود.

1. نمونه های تاریخی مغزشویی

افسانه آسیب ناپذیر بودن ذهن که در فصل یک مورد بررسی قرار گرفت لازم است بارها و بارها، چنانچه بخواهیم از تحقق تصور اورول Orwell مربوط به سال 1984 کلا اجتناب نماییم، مرور شود. تنها در شصت سال اخیر، جهان نمونه های بسیاری را دیده است که چگونه احساسات انسان میتواند تحت شرایط خاصی بسادگی مورد سوء استفاده قرار گیرد.

در دوران "محاکمات پاکسازی" purge trial در اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه 1930 میلادی، مردان و زنانی که متهم به اقدام مجرمانه علیه حکومت شده بودند وادار به هم اعتراف دروغ نسبت به خود و هم شهادت دروغ نسبت به دیگران در خصوص ارتکاب این جرایم میشدند. مطبوعات جهان در برابر این پدیده مبهوت و شگفت زده مانده بودند ولی، به غیر از چند استثناء، همگی خیلی زود به سکوت گراییدند.

سپس در اواخر دهه 1940 و اوایل دهه 1950 میلادی، جهان شاهد بود که چگونه پرسنل دانشگاه های انقلاب چین یک برنامه بازسازی فکری را، که اعتقادات و رفتار شهروندان بزرگترین ملت جهان را هدف قرار داده بود، به اجرا در آوردند. این برنامه، که مائو تسه تونگ Mao Tse-tung در دهه 1920 در مورد آن نوشته بود، زمانی به مرحله اجرا گذاشته شد که رژیم کمونیستی در چین در اول اکتبر 1949 قدرت را بدست گرفت. صدر مائو برای مدت مدیدی طراحی کرده بود که چگونه خویشتن سیاسی مردم- یا "بازسازی ایدئولوژیک" انطور که وی مینامید - را عوض کند. برای رسیدن به این مقصود از یک برنامه هماهنگ شده تحمیلی روانی، اجتماعی، و سیاسی که به اجرا در آمد استفاده شد. در نتیجه، میلیون ها شهروند چینی وادار به قبول فلسفه جدید و نشان دادن رفتاری جدید شدند.

واژه مغزشویی اولین بار در جهان غرب در سال 1951 بکار گرفته شد؛ خبرنگار آمریکایی اخبار خارجی ادوارد هانتز Edward Hunter، کتابی با عنوان "مغزشویی در چین سرخ" به چاپ رساند. هانتز اولین کسی بود که در خصوص این پدیده مینوشت، که بر پایه مصاحبه اش با هم چینی ها و هم غیر چینی هایی بود که از چین آمده و از مرز هنگ کنگ میگذشتند. مترجم او برایش توضیح داد که روند کمونیست شدن، خلاص شدن مردم از بقایای سیستم اعتقادی کهنه شان است که بطور عامیانه هسه نائو hse nao نامیده میشد که به لحاظ لغوی به معنی شستن مغز یا پاک کردن ذهن میباشد.

در دهه 1950 میلادی جنگ کره نیز پیش آمد. تأثیر گذاری قوی کره شمالی بر زندانیان جنگی نیروهای سازمان ملل متحد به جهانیان نشان داد که تا چه میزان میشود در جهت اهداف سیاسی، تغییر افراد را بدست آورد. برنامه کره ای ها بر پایه متد های استفاده شده توسط چینی ها در ترکیب با سایر تکنیک های نفوذ اجتماعی و روانی استوار شده بود. بعدها در همان دهه، کاردینال میندسزنتی Cardinal Mindszenty، رئیس کلیسای کاتولیک مجارستان و مردی با نفوذ شخصیتی فوق العاده، قدرت تغییر دادن، و ایمان به خدا، نهایتا آنقدر مورد سوء استفاده و تحت تأثیر زندان بانان روسی اش قرار گرفت که او - مانند قربانیان محاکمات پاکسازی قبلی - هم به دروغ اعتراف کرد و هم به دروغ همکارانش را متهم نمود.

این سوء استفاده های اجتماعی و روانی از فکر و ذهن افراد چه در گذشته و چه حتی هنوز در زمان حال از نظر آمریکایی ها مهم تلقی نمیشود زیرا که اتفاقات در مکان های دور دست بوقوع پیوسته اند و میتوانند صرفا تبلیغات خارجی و فعالیتهای سیاسی تلقی شده و رد شوند. چنین استدلال هایی از انواع همان افسانه "نه در مورد من" است که میگوید: "در سرزمین ما چنین اتفاقی نمیتواند بیفتد". ولی بعدا، اتفاقات مشخصی در کالیفرنیا افتاد که بسیاری را وادار نمود تا دریابند که نفوذ فوق العاده و سوء استفاده از آن، در ایالات متحده آمریکا هم ممکن است اتفاق بیفتند.

در سال 1969، چارلز مانسون Charles Manson یک دسته جوانان طبقه متوسط را به پذیرفتن عقاید دیوانه وار خود تحت عنوان قاراشمیش helter-skelter وادار کرد. تحت تأثیر و کنترل او، پیروانش قتل های متعدد شرورانه ای را به اجرا در آوردند. مدت زمانی طول نکشید که ارتش آزادی بخش سیمبایونیز Symbionese Liberation Army (SLA)، یک گروه به اصطلاح انقلابی متشکل از اراذل و اوباش، اقدام به آدم ربایی پاترشیا هرست Patricia Hearst که وارث ثروت زیادی بود کردند و به لحاظ روانی و سایر موارد وی را مورد سوء رفتار قرار دادند. ارتش SLA از روش های سوء استفاده ذهنی علاوه بر متد قرار دادن سلاح بر روی سر، برای وادار کردن پاتی Patty به تمکین استفاده نمود. آنها رفتار او را به حدی تغییر داده و او را چنان تحت کنترل گرفتند که وی با آنها در یک سرعت از بانک شرکت کرده و متعاقبا از بازگشت به جامعه ترس داشت. او توسط SLA متقاعد شده بود که پلیس و اف بی ای FBI با دیدن او بلافاصله به طرفش تیراندازی خواهند کرد.

این مجموعه از اتفاقات از دهه 1930 میلادی تا زمان حال نشان میدهد که خودمختاری فردی و هویت شخصی خیلی شکننده تر از آنچه است که زمانی باور میشد؛ و اینکه برخی افراد پول دوست بر تکنیک های مجاب سازی دست یافته و آنها را تکمیل کرده اند بطوریکه جامعه ما را زیر و رو نموده اند. اگر جرج اورول George Orwell امروز زنده میشد، ممکن بود بواسطه کثرت وضعیت های متعددی که در آن تکنیک های خام کردن ذهن و سوء استفاده فکری امروزه اعمال میشوند، جدا متعجب میگشت.

جالب اینست که اورول شاید اولین کسی بود که توجه کرد که زبان، و نه نیروی فیزیکی، کلید سوء استفاده ذهنی است. در واقع، شواهد فزاینده ای در دانش رفتاری روشن ساخت که یک برادر بزرگ Big Brother (در فصل اول توضیح داده شد) لبخند به لب، قدرت بیشتری برای اعمال نفوذ بر فکر و تصمیم گیری یک فرد، تا تهدید آشکار او دارد. همانطور که اورول در خصوص قهرمان مغزشویی خود، در پایان کتاب پیشگویانه اش: "او عاشق برادر بزرگ بود." مطرح کرده است.

2. مجاب سازی کادر بندی شده

سال ها قبل، من و یکی از همکارانم با یک زوج جوان به درخواست وکلای حقوقی شان مصاحبه کردیم. زوج، که زمانی شهروندانی خوب و پدر و مادری دوست داشتنی بودند، متهم شده بودند که با کتک زدن پسرشان موجب مرگ او گردیده اند. زمانی که آنها عضو یک فرقه در ویرجینیای غربی West Virginia که یک زن رهبر آن بود بودند، پسر بیست و سه ماهه شان ظاهراً حین بازی با نوه رهبر، او را زده یا هول داده بود. به پدر و مادر دستور داده شد که فرزند را وادار به عذر خواهی نمایند؛ در غیر اینصورت، بر طبق گفته رهبر خشمگین هیچ کس به بهشت نخواهد رفت. پسر توسط پدرش با یک چوب، در حالیکه مادرش هم در اتاق حاضر بود به مدت بیش از دو و نیم ساعت کتک زده شده بود. نشیمنگاه و پاهای پسر کبود و غرق در خون بود و نهایتاً بچه جان داد. در دادگاه، من تشریح کردم که چگونه رهبر به تدریج کنترل اعضای گروه را بدست گرفته و چگونه کتک زدن پسر نتیجه تعالیم آن زن و اعمال کنترلش بر والدین بوده است.

در یک مورد دیگر، رون لوف Ron Luff، یک افسر نامه بر جزء در نیروی دریایی، با شنیدن یک سری تعاریف نسبت به روابط و عملکرد عالی اش توسط یک رهبر فرقه متقاعد شده بود تا دستورات آن رهبر را اطاعت کند. این دستورات شامل کمک به آن رهبر برای کشتن یک خانواده پنج نفره در اوهایو Ohio، شامل سه دختر جوان، و سپس قرار دادن اجساد در لای آهک ها در یک انبار، و آنگاه عزیمت همراه با رهبر و ده ها نفر از پیروانش در یک پیاده روی طولانی در صحرا میشد. رون لوف در دادگاه به اتهام قتل عمد و آدم ربایی به 170 سال زندان محکوم شد. رهبر فرقه، جفری لوندگرن Jeffrey Lundgren به اعدام با صندلی الکتریکی در ایالت اوهایو محکوم گردید. هر دو کیس در زمان نوشتن این کتاب در مرحله فرجام خواهی قرار داشتند.

مردم مکرراً از من میپرسند که چگونه یک رهبر فرقه قادر است پیروان خود را مجبور به انجام کارهایی نظیر دادن زن خود به یک رهبر کودک آزار، ترک دانشکده پزشکی برای پیروی از یک کاهن فنون رزمی، دادن چندین میلیون دلار به یک منجی خود انتصابی که کلاه گیس به سر گذاشته و زنان مورد علاقه خود را به لباس ایزابل Jezebel (مترجم: در انجیل زن بی شرم و بدجنسی که با اخاب پادشاه اسرائیل ازدواج کرد) در می آورد، یا عمل به قانون ممنوعیت رفتار جنسی در حالیکه از یک کاهن وقیح و بی بند و بار پیروی میکند مینماید. به دلیل تناقض عظیم بین رفتار های فردی قبل از به عضویت در آمدن در فرقه و عملکردی که در درون فرقه از فرد بروز میکند، خانواده، دوستان، و مردم متعجب میمانند که چگونه چنین تغییری در برخورد و رفتار یک فرد ممکن است بوجود آورده شود.

اینکه چگونه رهبران فرقه ها و سایر کنترل کنندگان زرنگ میتوانند مردم را به انجام خواسته هایشان وادار نمایند به نظر خیلی از مردم پوشیده و مرموز به نظر میرسد، ولی من ابداً هیچ چیز غامضی در آن نمی یابم. اینها تنها کلمات و فشارهای گروهی است، که در فرمهای مختلف کادر بندی شده اند. سوء استفاده چی های مدرن از روش هایی برای مجاب کردن استفاده میکنند که از زمان غار نشینان هم معمول بوده است؛ ولی هنرمندان ماهر شیادی امروزه به روش هایی دست یافته اند که این تکنیک ها را در یک کادر معین با هم طوری ترکیب میکنند که بشکل ویژه ای موفق عمل مینمایند. در نتیجه، بازسازی فکری، به عنوان یک فرم از نفوذ و مجاب سازی، در منتها الیه طیفی قرار میگیرد که شامل تعلیم و تربیت، بصورتی که در تبلیغات و آگهی ها و آموزش ها نوعاً می بینیم، نیز میشود. (به جدول 3/2 مراجعه کنید)

جدول 3/2 : طیف نفوذ و مجاب کردن

موضوع	آموزش	آگهی	تبلیغ	ارشاد	بازسازی
تکیه و	عمده بدنه	بدنه معلومات	بدنه معلومات	بدنه معلومات	بدنه معلومات
	Education	Advertising	Propaganda	Indoctrination	فکری

تمرکز بر معلومات	معلومات، مبتنی بر یافته های علمی در عرصه های مختلف است	ناظر بر تولید، رقابت، نحوه فروش، و نفوذ از راه مجاب سازی قانونی است	متمرکز بر مجاب سازی سیاسی توده های مردم است	بطور خاص برای جا انداختن ارزش های سازمانی طراحی شده است	متمرکز بر تغییر افراد بدون تغییر دادن معلومات آنها است
درجه و جهت تبادلات	ارتباط دوطرفه "شاگرد- استاد" ترغیب میشود	تبادل میتواند صورت بگیرد، ولی ارتباط عموما یک طرفه است	بعضا تبادل صورت می گیرد، ولی ارتباط عموما یک طرفه است	تبادل محدودی صورت می گیرد، ارتباط نیز صرفا یک طرفه است	هیچ تبدالی صورت نمیگیرد، ارتباط یک طرفه است
قابلیت تغییر (پذیری)	تغییر همانطور که علم پیش میرود صورت میپذیرد؛ شاگردان و سایر دانشگاهیان نظرات خود را مطرح میکنند؛ و دانشجویان و شهروندان برنامه ها را ارزش گذاری مینمایند	تغییر توسط کسانی که بها میپردازند صورت میگیرد، که مبتنی بر موفقیت برنامه های تبلیغی؛ بر مبنای قانون مصرف؛ و بر اساس واکنش به خواست مصرف کننده است	تغییرات مبتنی بر جزر و مد دنیای سیاست و نیازهای سیاسی برای ارتقای گروه، ملت، یا سازمان بین المللی است	تغییرات از طریق کانالهای رسمی و از راه دادن پیشنهادات کتبی به مقامات بالاتر صورت میگیرد	تغییرات به ندرت اتفاق می افتند؛ سازمان تقریبا سلب باقی می ماند، تغییرات اساسا در جهت ارتقای راندمن بازسازی فکری صورت میگیرد
ساختار مجاب سازی	از ساختار "شاگرد- استاد" استفاده میشود؛ تفکر منطقی ترغیب میشود	از لحن رهنمودی برای مجاب کردن مصرف کننده/خریدار استفاده میگردد	از موضع اوتوریته سعی در مجاب کردن توده ها مینماید	موضع اوتوریته اتخاذ کرده و از ساختار هرمی استفاده میکند	موضع اوتوریته و ساختار هرمی است؛ دادن آگاهی کامل در برنامه کار نیست
نوع روابط	تعلیمات در محدوده زمان معین است؛ و توافقی است	مصرف کننده/خریدار میتواند ارتباط را پذیرفته یا رد نماید	حمایت طرف مقابل و جذب وی انتظار میرود	رهنمود ها توافقی و الزام آور است	هدف گروه عضو گیری افراد برای همیشه است
فریب کاری	فریبکارانه نیست	میتواند با گزینش نظرات مثبت فریبکارانه باشد	میتواند فریبکارانه و اغلب غلو آمیز باشد	فریبکارانه نیست	فریبکارانه است
پهنای	تمرکز بر	هدف عوض	توده های	پهنه یادگیری	هدف فرد

یادگیری	یادگیری برای یادگیری و برای درک واقعیت است، هدف اصلی بذل معلومات برای ارتقای فرد میباشد	کردن نظرات برای ارتقای فروش یک ایده، شیء، یا برنامه است؛ هدف دیگر رشد فروشنده و امکانا خریدار است	عظیم مردم هدف هستند تا آنها را وادار به قبول درست بودن یک نظر خاص یا یک وضعیت بخصوص بنمایند	باریک و صرفا برای منظور خاصی است: یعنی هدفی که به چیزی تبدیل شدن یا تعلیم گرفتن برای انجام وظایف محوله میباشد	است؛ برنامه کار مخفی است (شما هر بار یک گام تغییر میکنید تا برای خدمت به رهبران قابل اتکاء گردید)
قابلیت انعطاف	تفاوت ها را میپذیرد و به آن احترام میگذارد	رقابت را قبول میکند	میخواهد به اپوزیسیون آموزش بدهد	نسبت به اختلافات آگاهی دارد	هیچ پذیرشی نسبت به اختلافات ندارد
روش ها	روش های رهنمودی بکار گرفته میشود	مجاب سازی خفیف تا قدری سنگین بکار گرفته میشود	بیش از اندازه مجاب سازی بکار گرفته میشود؛ برخی اوقات روش های غیر متعارف استفاده میشود	از روش های انضباطی استفاده میشود	از روش های غیر عادی و غیر متعارف استفاده میشود

یک نظریه اشتباه وجود دارد که گویا بازسازی فکری صرفا در محل های محصور و زندان و تحت فشار و تهدید به شکنجه فیزیکی یا مرگ صورت میگیرد. ولی مهم است بخاطر داشته باشیم که برنامه مغز شویی مربوط به سالهای دهه چهل و پنجاه میلادی نه تنها بر زندانیان جنگی نظامی یا شخصی، بلکه همچنین بر عموم مردم عادی اعمال میشد. در تمامی تحقیقات ما، من و سایرینی که این برنامه ها را مطالعه کردیم بارها و بارها تأکید کردیم که زندانی کردن و خشونت نه تنها ضروری نیست بلکه متقابلا، وقتی اعمال نفوذ برای تغییر رفتار و برخورد افراد بکار گرفته میشود، به عکس خودش تبدیل میگردد. اگر یک نفر واقعا میخواهد دیگری را تحت تأثیر قرار دهد، برنامه های متعدد هماهنگ شده با زبان خوش خیلی کم هزینه تر، بدون نمود بالا، و بسیار مؤثر تر خواهد بود. این ضرب المثل قدیمی که "عسل بیشتر از سرکه مگس جمع میکند" واقعیت امروزه را در این خصوص بیان میکند.

3. تهاجم به خویشتن

بهرحال، باید یک تفاوت مهم بین صور بازسازی فکری اعمال شده در دهه های چهل و پنجاه میلادی با صوری که در تعدادی از گروه های معاصر عمل میشود قائل شد، که شامل فرقه ها، گروه های بزرگ، برنامه های تعلیم و اطلاع رسانی، و سایر گروه های مربوطه میشود. این کوشش های دوران اخیر بر روی تکنیک های اعمال نفوذ قدیمی بنا شده تا برنامه های شگفت انگیز و موفق مجاب سازی و تغییر دادن را کامل نماید. آنچه جدید و ظالمانه است آن است که این برنامه ها بوسیله تهاجم به وجوه ضروری حس خویشتن هر فرد، بر خلاف برنامه های مغزشویی اولیه که ابتدا اعتقادات سیاسی فرد را به چالش میکشید، تغییر رفتاری را بوجود می آورند.

برنامه های امروزه جهت برهم زدن تعادل حس خویشتن یک فرد بوسیله تخطئه کردن وجدان مبنایی، آگاهی از حقایق، اعتقادات و جهان بینی، کنترل هیجانها، و مکانیزم دفاعی خود آن فرد طراحی شده اند. تکنیک اصلی که باعث میشود برنامه های جدید تر عمل نمایند تهاجم به مرکز تعادل فرد، یا وجه خویشتن وی، و تهاجم بر ظرفیت یک فرد برای ارزیابی از خودش است. فراتر از این، تهاجم مربوطه تحت رفتارها و شرایط متعددی اعمال میشود؛ و به ندرت شامل توسل به زور یا تحمیل مستقیم فیزیکی میگردد. در عوض، این یک روند روانی قدرتمند و ظریف برای نامتعادل کردن فرد و ایجاد وابستگی در وی است.

خوشبختانه، این برنامه ها افراد را بطور دائم تغییر نمیدهند. همینطور صد در صد هم مؤثر نیستند. فرقه ها تماما شبیه به هم نمیشوند، برنامه های بازسازی فکری نیز تماما شبیه به هم نیستند، و همه کسانی که تحت پروسه های نفوذ شدید مخصوص قرار بگیرند الزاما به آن گردن نهاده و سمپات گروه نمیشوند. برخی فرقه ها سعی میکنند با بحث به این

صورت که: "ببینید در عمل، نه هر کسی که به او رجوع شده جذب شده و نه هر کسی که جذب شده مانده است، بنابراین ما نمیتوانسته ایم از تکنیک های شستشوی مغزی استفاده کرده باشیم" از خود دفاع نمایند. بهر حال برخی جذب شده و برخی نیز گردن مینهند، بعلاوه اینکه هرچه پروسه های نفوذ استفاده شده بهتر برنامه ریزی شده باشد افراد بیشتری تسلیم میگردند.

بنابراین آنچه که نگران کننده است، گروه های مشخص و برنامه های تعلیماتی است که در نیم قرن گذشته سر بر آورده اند و ارائه کننده کوشش های اعمال نفوذی که بخوبی برنامه ریزی شده و بطور دقیق هماهنگ گردیده اند هستند، که بطور گسترده در عضو گیری و تغییر افراد تحت شرایط مشخص برای اهداف مشخص فعال می باشند. علاقه من به این معطوف بوده است که چگونه این پروسه ها در تکنیک های روانشناختی و اجتماعی عمل میکنند که چنین تغییراتی در رفتار و برخورد افراد بوجود می آورند. من نسبت به اینکه محتوای یک گروه حول مذهب، روانشناسی، خود ارتقایی، سیاست، سبک زندگی، یا بشقاب پرنده یا هر چیز دیگر باشد کمتر علاقه دارم. من بیشتر به موضوع استفاده گسترده از روش های مغزشویی توسط کلاهبرداران، شیادان، مجرمان روانی، و افراد دارای جنون خود پرستی در اشکال مختلف آن علاقمند میباشم.

4. نحوه عملکرد بازسازی فکری

تجربه مغزشویی مثل تجربه تب یا درد نیست؛ این پدیده یک انطباق اجتماعی غیر قابل رؤیت است. وقتی شما سوژه این موضوع میشوید، شما از حدت و شدت پروسه های نفوذ که در جریان است آگاه نیستید، و خصوصا شما از تغییراتی که در درون شما شکل میگیرند مطلع نخواهید بود.

کاردینال میندسزنتی Cardinal Mindszenty در خاطراتش مینویسد، "بدون آگاهی از اتفاقاتی که روی من افتادند، من یک فرد متفاوتی شده بودم." و زمانی که از پاتی هرست Patty Hearst در خصوص مغزشویی شدن سؤال شده بود او گفت: " بهر حال، عجیب ترین بخش تمامی این ها، همانطور که ارتش SLA بعدا مرا مطلع نمود، این بود که آنها خودشان از اینکه من چقدر سربراه و قابل اعتماد شده بودم متعجب شده بودند. . . همچنین بسادگی واقعیت دارد و باید اعتراف کنم که بعدا فکر فرار از دست آنها هرگز به ذهنم خطور نکرد. من متقاعد شده بودم که هیچ امکانی برای فرار وجود ندارد. . . تصور میکنم میتوانستم از آپارتمان بیرون رفته و از همه آن قضایا خارج شوم، ولی من این کار را نکردم. خیلی ساده چنین چیزی به ذهنم خطور نکرد."

یک برنامه بازسازی فکری یک مقوله یک مرتبه ای نیست بلکه یک روند تدریجی شکستن فرد و تغییر اوست. درست میتواند مثل وزن اضافه کردن باشد، چند اونس، نیم پوند، یک پوند در هر نوبت وزن اضافه میشود. بعد از مدت کمی، بدون حتی احساس تغییرات اولیه، ما با فیزیک بدنی جدیدی روبرو هستیم. بنابراین، در مورد مغزشویی هم چنین روندی صادق است. یک پیچاندن در اینجا، یک تاباندن در آنجا، و بعد موضوع اتفاق افتاده است: یک رفتار روانی جدید، یک دیدگاه روحی نو. این سوء استفاده های سیستماتیک از اعمال نفوذ اجتماعی و روانشناختی تحت شرایط خاص، "برنامه ها" خوانده میشوند زیرا وسایلی که توسط آنها تغییرات صورت میپذیرند برنامه ریزی و هماهنگ شده و تغییرات باعث یادگیری و انطباق با یک مجموعه مشخص از برخوردها، معمولا همراه با یک مجموعه مشخص از رفتارها، که نتیجه و تأثیر آن بازسازی فکری است میشوند.

بنابراین، بازسازی فکری یک کوشش نگران کننده برای تغییر نحوه نگرش فرد به جهان است، که رفتار او را عوض میکند. این پدیده از سایر اشکال آموزش های اجتماعی تفکیک شده است. نقطه افتراق در شرایطی است که تحت آن، این روند به پیش برده میشود و همچنین روش های سوء استفاده محیطی و درون شخصیتی است که رفتارهای مشخصی را سرکوب مینماید و رفتارهای دیگری را بیدار کرده و تعلیم میدهد؛ و این البته صرفا شامل یک برنامه نمیشود، راه ها و متد های بسیاری برای رسیدن به این مقصود وجود دارند. تاکتیک های روند بازسازی فکری به صورت زیر برنامه ریزی میشوند:

نامتعادل کردن حس خوبستن فرد

و اداری کردن شدید فرد به بازخوانی تاریخ زندگی اش و بطور ریشه ای عوض کردن جهان بینی اش و قبول صور جدید واقعیت و انگیزه هایش

بوجود آوردن وابستگی به سازمان در فرد، و متعاقبا تبدیل فرد به مأمور صفوف اول جبهه پیشروی سازمان

بازسازی فکری میتواند بر اساس منافی که تأمین میکند به سه طریق نگریسته شود (در جدول 3/3 خلاصه شده است). رابرت لیفتون Robert Lifton هشت تم بازسازی فکری را شناسایی کرده است، من شش شرط را تعریف کرده ام، و ادگار شاین Edgar Schein از سه مرحله نام برده است. تم ها و مراحل که توسط لیفتون و شاین ترسیم شده اند بر

روی "تناوت پروسه" متمرکز هستند، در حالیکه وضعیتی که من ترسیم کرده ام حاوی "شرایط لازم" در محیط پیرامون است تا روند مربوطه عمل نماید.

جدول 3/3: معیارهای بازسازی فکری

مراحل شاین Schein	تم های لیفتون Lifton	شرایط سینگر Singer
1. خارج کردن از انجماد		1. فرد را از اتفاقاتی که می افتند و تغییراتی که صورت می پذیرند ناآگاه نگاه میدارد
	1. کنترل محیطی 2. بار دادن به کلمات 3. طلب خلوص 4. اعتراف	2. وقت فرد و، اگر ممکن باشد، محیط فیزیکی او را تحت کنترل در می آورد 3. یک حس ناتوانی، ترس پنهان، و وابستگی در فرد ایجاد میکند 4. اغلب رفتارها و برخوردهای کهنه را سرکوب مینماید
2. ایجاد تغییرات	5. عملکرد مرموز 6. اعمال تعالیم بر فرد	5. رفتارها و برخوردهای جدید در فرد ایجاد میکند
3. منجمد کردن مجدد	7. علوم مقدس 8. تبیین وجود	6. یک سیستم منطق بسته ایجاد کرده؛ و اجازه ورود به واقعیات یا طرح انتقادات را نمیدهد

الف. شش شرط سینگر Singer

شرایط زیر فضای لازم برای به اجرا در آوردن پروسه های بازسازی فکری را بوجود می آورند. به میزانی که این شرایط وجود داشته باشند سطح محدودیتهای تحمیل شده بوسیله فرقه و تأثیرات کلی برنامه مربوطه افزایش می یابد.

1. فرد را نسبت به اینکه یک برنامه کار برای کنترل و ایجاد تغییرات در وی وجود دارد در ناآگاهی کامل نگاه میدارد.
2. محیط زمانی و فیزیکی را کنترل مینماید. (ارتباطات، اطلاعات)
3. یک حس ناتوانی، ترس، و وابستگی بوجود می آورد.
4. رفتارها و برخوردهای سابق را سرکوب میکند.
5. رفتارها و برخوردهای جدید ایجاد مینماید.
6. یک سیستم منطق بسته را بوجود می آورد.

حقه بکار گرفته شده اینست که برنامه بازسازی فکری بصورت یک گام در هر نوبت به پیش برده می شود بطوریکه فرد متوجه نشود که او در حال تغییر کردن است. من نحوه کارکرد هر گام در هر نوبت را بیشتر توضیح خواهم داد.

1. ناآگاه نگاه داشتن فرد نسبت به آنچه در جریان است و نسبت به نحوه تغییر یافتن خودش که بصورت یک گام در هر نوبت به پیش میرود. فرض بگیریید شما همان فردی هستید که تحت نفوذ قرار گرفته است. شما خود را در محیطی می یابید که در آن مجبور به قبول یک سری مراحل شده اید، که هر کدام آنقدر جزئی هستند که متوجه تغییرات خودتان نشده و در پروسه کار نسبت به اهداف برنامه تا زمانی که دیگر دیر شده است مطلع نخواهید شد (اگر اساساً مطلع شوید). شما نسبت به کار هماهنگ نیروهای روانی و اجتماعی که به منظور تغییر شما بکار گرفته شده اند چنان ناآگاه نگاه داشته میشوید که به نظر برسد گویی همه چیز نرمال است و همه چیز همانطور که باید باشد پیش میرود. این فضا با استفاده از فشار همزمان و رفتار الگو گرفتن اعمال میشود، بطوری که شما با محیط بدون اینکه متوجه شوید منطبق میگردید.

برای مثال، یک مرد جوان به یک جلسه سخنرانی دعوت شده بود. وقتی به آنجا رسید، او متوجه شد که کفش های زیادی در کنار دیوار جفت شده اند و افراد با جورابهایشان (بدون کفش) نشسته اند. یک زن سرش را به علامت اشاره به کفش های او تکان داد، بنابراین او نیز کفش هایش را درآورد و مثل بقیه در کنار دیوار جفت کرد. همه با صدای آرام صحبت میکردند، بنابراین او نیز صدایش را پائین آورد. برنامه آنروز عصر با انجام مراسم تشریفات عبادی، مدیتاسیون (تعمق روحی)، و یک سخنرانی توسط یک رهبر عبا پوش ادامه یافت. همه چیز به آرامی پیش رفت و نهایتاً به سخنرانی آن

مرد ختم شد. در حالیکه بقیه در سکوت نگاه کرده و گوش میدادند، مرد جوان نیز مطیعانه نشست و در سکوت گوش داد، اگر چه مایل بود سؤالاتی بپرسد. او در قبال آنچه که گروه انجام میداد هم‌رنگ جماعت شد. به‌رحال در این مورد در پایان برنامه امروز عصر وقتی از او خواسته شد که به یک سخنرانی دیگر بیاید، او گفت: "متشکرم، ولی نمیتوانم" که بلافاصله دو مرد به سرعت او را از درب عقب به بیرون راهنمایی کردند بطوریکه دیگران عدم رضایت او را نشنوند. روند ناآگاه نگاه داشتن افراد کلید برنامه کار دوگانه فرقه هاست: رهبر به آرامی شما را از مجموعه ای از وقایع که در سطح بصورت صرفاً یک برنامه واحد به نظر میرسد عبور میدهد، در حالیکه در مدار دیگری، برنامه کار واقعی گرفتار کردن شما، جهت جذب یا عضو شدن، اطاعت کردن و واگذار کردن اختیار خود، تمامی وابستگی های گذشته تان، و نظام اعتقادی تان میباشد. وجود برنامه کار دوگانه این روند را بصورت یک رضایت ناآگاهانه در می آورد.

2. کنترل محیط اجتماعی و/یا فیزیکی فرد؛ خصوصاً کنترل وقت فرد. فرقه ها نیازی به منتقل کردن شما به کمون، مزرعه، مقر فرماندهی، یا آشرام (معبد) Ashram و زندگی در محیط فرقه بصورت بیست و چهار ساعته به منظور داشتن کنترل بر روی شما ندارند. آنها میتوانند شما را به همان اندازه کنترل کنند. مثلاً شما را بصورت نرمال روزانه بر سر کار میفرستند ولی رهنمود میدهند که در زمانهایی که کار نمیکند، مثلاً وقت ناهار، باید بطوری که ذهنتان مشغول باشد مفاهیمی را مدام تکرار کنید و یا برخی دیگر از فعالیت های فرقه را انجام دهید. سپس بعد از کار البته، شما باید تمام وقت خود را با سازمان صرف نمایید.

3. ایجاد حس ناتوانی بطور سیستماتیک در فرد. فرقه ها این حس ناتوانی را بوسیله خلع سلاح کردن شما از سیستم دفاعی تان و گرفتن قدرت عمل مستقلتان بوجود می آورند. دوستان و شبکه رفاقت و محبت قبلی شما گرفته میشود. شما، یک عضو یا یک هوادار، از محیط عادی خود ایزوله میشوید و بعضاً به نقاط دورافتاده ای منتقل میگردد. راه دیگری که فرقه ها حس ناتوانی را ایجاد میکنند از طریق خارج کردن فرد از شغل اصلی و جدا کردن او از منابع درآمدش است. برای رسیدن به این منظور است که بسیاری سازمان های فرقه ای اعضایشان از مدرسه فرار کرده، از شغلشان استعفا داده یا کسبشان را رها کرده، و تمامی دارایی، ارثیه، و سایر منابع مادی خود را به سازمان تحویل میدهند. این یکی از گام هایی است که حس وابستگی به سازمان و حس مستمر ناتوانی فردی را بوجود می آورد.

وقتی از شبکه حمایتی معمول خود و در برخی موارد منابع درآمدتان جدا شدید، اعتماد به نفستان در ادراکات خودتان نیز خورده میشود. در حالیکه حس ناتوانی در شما افزایش می یابد، قدرت قضاوت و درک و تلقی درستتان از جهان تخریب میگردد. در همان زمان در حالیکه نسبت به واقع گرایی و جهان بینی معمول خود نامتعادل شده اید، فرقه با یک جهان بینی ناشناخته یا تأیید شده توسط گروه با شما برخورد میکند. در همان حال گروه به جهان بینی قبلی شما حمله میکند، و در درون شما اضطراب و سردرگمی ایجاد میکند، البته شما اجازه ندارید در خصوص این سردرگمی صحبت کنید، و طبعاً نسبت به آن اعتراض هم نمیتوانید داشته باشید، زیرا رهبری مستمرا سؤالات را سرکوب کرده با هرگونه مقاومتی مقابله میکند. در طول این روند، اعتماد به نفس درونی شما خورده و سائیده میشود. علاوه بر این، تأثیر چنین رویکردی میتواند در صورتیکه شما به لحاظ بدنی هم خسته باشید سریعتر صورت گیرد، به همین دلیل است که رهبران فرقه ها مطمئن میشوند که پیروان بیش از حد مشغول به کار باشند.

4. بکارگیری سیستم پاداش، تنبیه، و تجربه به ترتیبی که جلوی رفتار منعکس کننده هویت اجتماعی قبلی فرد گرفته شود. ابراز عقاید، ارزش ها، فعالیتها، و خصوصیات فردی شما که مربوط به قبل از ارتباطتان با گروه میشود سرکوب میگردد، و شما وادار به اتخاذ یک هویت اجتماعی مورد دلخواه رهبر میشوید. اعتقادات کهنه و ترکیب رفتاری گذشته نیز غیر مناسب تلقی میگردد، البته اگر شیطانی نامیده نشود. شما به سرعت یاد میگیرید که رهبر از شما میخواهد تا ایده ها و ترکیب بندی های قدیمی از میان برداشته شوند، بنابراین شما خودتان آنها را سرکوب میکنید. برای مثال، در گروه های بخصوصی، نمود بیرونی تمایلات جنسی با مخالفت و برخورد شدید مسئولین و افراد هم عرض (= در یک رده تشکیلاتی) روبرو میشود، که بر فرض با توصیه به گرفتن یک دوش آب سرد همراه است. یک فرد میتواند برای اجتناب از سرزنش و توبیخ عمومی دیگر در این خصوص به موضوع تمایلات جنسی یا علاقه و توجه به فرد دیگر تحت هیچ شرایطی اشاره ای نکند. آنوقت خلأ باقیمانده در این رابطه با نحوه فکر و عمل گروه پر میشود.

5. بکارگیری سیستم پاداش، تنبیه، و تجربه به منظور ارتقای یادگیری ایدئولوژیک یا جذب نظام اعتقادی و کسب رفتارهای مورد تأیید گروه. زمانی که در محیطی غوطه ور شدید و کاملاً به پاداش داده شده توسط کسانی که آن را کنترل میکنند وابسته گردیدید، با انبوهی از خواسته ها شامل یادگیری موارد متعددی از اطلاعات و عادات جدید برخورد میکنید. شما برای بروز برخورد مناسب با اجزای اجتماعی و بعضاً مادی اعمال شده تشویق میشوید؛ اگر در این خصوص کند عمل کنید یا انطباق نشان ندهید با بی مهری، تحریم، یا تنبیه که شامل از دست دادن احترامات دیگران، امتیازات، موقعیت، و ایجاد نگرانی و گناه درونی است مواجه میشوید. در گروه های معینی، تنبیه فیزیکی و بدنی هم مقرر میگردد.

هر چه سیستم جدید پیچیده تر و مملو از تناقضات و یادگیری آن مشکل تر باشد، برای روند تغییر فرد مؤثر تر خواهد بود. برای مثال، یک فرد عضو گیری شده ممکن است مستمرا در یادگیری تئوری های مذهبی مشکل داشته باشد ولی بتواند برای بیرون رفتن و پول جمع کردن موفق بوده و لذا تشویق شود. در یک مورد در خصوص یک سازمان فرقه

ای، رهبر اعضای جدید را با یک بازی پیچیده داج بال آشنا کرد. تنها اعضای قدیمی قواعد پیچیده و دائم‌التغییر بازی را میدانستند، و آنها عملاً بازی را هدایت کرده و تازه واردها را در طول بازی شکست میدادند. این بازی سپس با یک تمرین ساده همراه بود که در آن اعضا نحوه شراکت با هم را می‌آموختند. اعضای قدیمی تر بلند شده و برخی اعمال زشت گذشته خود را با دیگران شریک میشدند (یعنی در برابر آنها اعتراف میکردند). اعضای جدید، که در بازی سردرگم داج بال خیلی بد شکست خورده بودند، حالا میتوانند احساس توانایی در این موضوع با صرفاً بلند شدن و اعتراف به چیزی مربوط به گذشته خود، که با استانداردهای گروه ضد ارزش تلقی میشد، بنمایند.

از آنجا که تقدیر و توجه از طرف سایر اعضا برای اعضای جدید مهم است، هر واکنش منفی خیلی پر معنی نگریده شده میشود. در صورتی که رفتار و خطوط فکریتان با مدل‌های ارائه شده توسط گروه منطبق باشد مورد تأیید قرار میگیرید. روابط شما با سایر اعضا هر زمان که از یادگیری یا اجرای رفتارهای جدید باز بمانید مورد تهدید قرار میگیرد. در طول زمان خواهید آموخت که یک راه حل ساده در برابر مشکلات یادگیری سیستم جدید، عدم بروز هرگونه علائم تردید است. همچنین یاد میگیرید که حتی اگر محتوای مطلبی را نمیفهمید، به سادگی تن داده، تأیید کرده، و طوری عمل نمایید که گویی فلسفه یا محتوای جدید را بخوبی فهمیده و قبول کرده اید.

6. بنا نهادن یک سیستم منطق بسته و یک ساختار خودکامه که هیچ واکنشی را برنمیتابد و هرگونه تغییرات را مگر با تأیید رهبری یا یک دستور اجرایی رد مینماید. اگر شما انتقاد کرده یا شکایت نمائید، رهبر یا سایرین شما را متهم میکنند که بریده اید و هرگز سازمان را مسئول نمیدانند. در این سیستم منطق بسته، شما مجاز نیستید که یک اصل یا قاعده را مورد سؤال یا تردید قرار دهید یا به فاکت‌هایی در خصوص برخی تناقضات موجود در سیستم اعتقادی، یا تناقضاتی در آنچه به شما گفته شده اشاره نمائید. اگر شما چنین مشاهداتی را پیش بکشید، آنها ممکن است گفته‌های شما را چرخانده و درست بر خلاف آنچه مقصود شما بوده است مورد بحث قرار دهند. شما وادار میشوید احساس کنید که حرفتان غلط بوده است. در گروه‌های فرقه‌ای، یک عضو همیشه اشتباه میکند، و سیستم همیشه درست میگوید.

برای مثال، یک عضو فرقه به مافوق بلافصلش بطور خصوصی شکایت کرد که او تردید دارد که بتواند در صورتی که از طرف فرقه دستور داده شود تا پدرش را بکشد، حتی اگر این عمل تنها نشانه سرسپردگی کامل نسبت به فرقه باشد، این کار را انجام دهد. در جواب به او گفته شد که او به تعالیم بیشتری برای فائق آمدن بر این ضعف آشکارش نیاز دارد چرا که تابحال میبایست خیلی متعهدتر از این نسبت به گروه شده باشد.

در نمونه دیگر، یک زن به سرتیم جمع آوری کمک مالی خود اعتراض کرد که چرا به دروغ به مردم گفته میشود که اعضای فرقه پول‌ها را برای کمک به یک خانه مخصوص نگهداری کودکان جمع میکنند در حالیکه آنها میدانند پول به مرکز فرماندهی رهبر میرود. در مقابل به او گفته شد، "این دلیلی بر گمراهی ذهنی توست. تو فقط آنچه را که حقا به رهبر ما تعلق دارد جمع میکنی، همین!"

یک زن دیگر که میخواست برای دیدن مادر بزرگش به خانه برود، درخواستش رد شد. به او گفته شد: "ما ترا در اینجا قوی میکنیم. این درخواست نشانه‌ای از خودخواهی توست. ما خانواده جدید تو هستیم، و حق همین است که به تو اجازه ندهیم بروی"

هدف از تمامی این‌ها تغییر دادن یا بازسازی شماست. در همان حال که یاد میگیرید رفتارهای گذشته خود را اصلاح نمائید تا در این محیط بسته و کنترل شده پذیرفته شوید، تغییر هم میبپذیرید. با شروع به صحبت کردن با استفاده از واژه‌ها و عبارات خاص گروه شما اذعان میکنید که ایدئولوژی را فهمیده و قبول کرده اید؛ و وقتی شروع به ابراز آشکار قبول ایدئولوژی گروه کردید، سپس آن ایدئولوژی کتاب قانون برای هدایت کامل شما و ارزش‌گذاری بر رفتار شما خواهد شد. همچنین استفاده از زبان جدید، جدا شدن شما از سیستم احساسی و اعتقادی قدیمی را گواهی میدهد. زبان جدید به شما اجازه میدهد عملکرهایی که آشکارا به نفع شما نیست، یا شاید اصلاً به نفع بشریت نباشد، را توجیه نمائید. دقیقاً آن رفتارهایی که موجب انتقادات جهان خارج میشوند زیرا که نرم‌ها و قواعد اجتماع را بطور کلی نقض مینمایند، همانهایی که در درون جامعه فرقه با استفاده از ترمینولوژی جدید و این زبان جدید، منطقی جلوه داده شده‌اند.

برای مثال، "فریب بهشتی" و "حقه‌متعالی" (دو ترمی که توسط دو گروه فرقه‌ای بزرگ استفاده شد) آنچیزی که واقعا بودند - دروغ گفتن و فریب برای جمع آوری پول - نامیده نمیشدند. همچنین با دادن رهنمود "با افراد تحت نظام صحبت نکنید" آن چیزی که منظور است - راهی برای ایزوله کردن اعضا از بقیه جهان - بیان نمیشد.

ب. هشت تم لیفتون Lifton

به موازات شش شرط سینگر، هشت تم روانشناختی که روانشناس رابرت لیفتون Robert Lifton به عنوان مرکز محیط‌های خودکامگی (توتالیستیکی totalistic)، شامل برنامه‌های چین کمونیست و کره در دهه 1950 میلادی و فرقه‌های امروزی شناسایی کرده است وجود دارند. فرقه‌ها به این تم‌ها برای مقاصد ارتقای روش‌های تغییر رفتارها و برخوردهای پیروان متوسل میشوند.

1. کنترل محیطی. این مقوله عبارت از کنترل کامل ارتباطات در درون گروه است. در بسیاری از گروه‌ها، قانون هر گونه "شایعه پراکنی" یا "عیجویی" ممنوع که افراد را از بیان تردیدهایشان یا ایراداتشان نسبت به آنچه اتفاق

می افتد باز میدارد اعمال میگردد. این قانون معمولاً به این صورت توجیه میشود که گفته میشود شایعه پراکنی بافت گروه را از هم میدرد یا اتحاد را تخریب میکند، که در واقع این قانون مکانیزمی برای باز داشتن اعضا از ارتباط با یکدیگر نسبت به هر چیزی غیر از اظهار تأییدات مثبت است. به اعضا آموخته میشود که کسانی را که این قانون را میشکنند لو بدهند، روشی که همچنین باعث میشود اعضا نسبت به یکدیگر نیز ایزوله شوند و لذا وابستگی به رهبر را افزایش میدهد. کنترل محیطی همچنین اغلب شامل منع کردن اعضا از ارتباط با خویشان و آشنایان خارج از گروه و مطالعه هر چیزی که به تأیید سازمان نرسیده باشد میشود. به آنها بعضاً گفته میشود که به هر چه در رسانه ها گزارش میشود یا میبینند یا میشنوند اعتماد نکنند. برای مثال، یک فرقه سیاسی دست چپی مطرح میکند که دیوار برلین برپاست و رسانه های "بورژوا و کاپیتالیست" میخواهند مردم طور دیگری فکر کنند تا کمونیسم را بی اعتبار نمایند.

2. بار دادن به کلمات. همچنان که اعضا به فرمولبندی ایده هایشان با واژه های خاص گروه ادامه میدهند، این زبان در خدمت هدف محدود کردن افکار اعضا و بستن قدرت انتقادی آنان در می آید. ابتدا، ترجمه کردن زبان مادری به نحوه صحبت کردن گروه، اعضا را وادار میکند تا فوراً ناگهانی انتقادات و ایده های مخالف را سانسور، ویراستاری، و کند کنند. این کار به آنان کمک میکند تا محتوای منفی یا احساسات مقاوم را کوتاه نمایند. عاقبت صحبت کردن به زبان خاص گروهی بصورت طبیعت دوم در می آید، و صحبت با بیرونی ها انرژی گیر و پر دردسر میشود. آنگاه اعضا صرفاً صحبت در میان خودشان در واژه های جدید را راحت تر می یابند. برای اعمال چنین هدفی، تمامی القاب تحقیر کننده به بیرونی ها داده میشود: بیرونی، تحت نظام، مرتجع، ناپاک، و شیطانی.

برای مثال یک گروه بزرگ بین المللی، فرهنگ لغتی برای استفاده اعضا درست کرده است. در این فرهنگ لغت، "انتقاد" به صورت "توجیه برای انجام یک کار آشکار" تعریف شده است. سپس فرد در مورد "کار آشکار" به فرهنگ مربوطه مراجعه میکند که نوشته شده است: "یک کار آشکار تنها صدمه زدن به یک فرد یا شیء نیست؛ یک کار آشکار عبارت از قصور یا ارتکاب به جرمی است که کمترین فایده را برای حداقل پویایی و حداکثر زیان را برای بالاترین حد پویایی دارد". سپس وقتی به واژه "پویایی" مراجعه میشود میگوید: "میتوان گفت که هشت خواسته در زندگی وجود دارد. . . . و به همین ترتیب فرد میتواند از یک ترم به ترم دیگر به جستجو بپردازد و سعی نماید این زبان جدید را یاد بگیرد. یک محقق اشاره کرده است که بنیانگذار گروه اعلام کرده است که "زبان و جهان بینی گروه نباید برای پیروان جدید یا کسانی که پتانسیل تغییر دارند در مراحل اولیه آشکار شود. بیان تمامی روند کار برای افراد خام ناپسند است."

وقتی فرقه ها از چنین معانی داخلی استفاده میکنند، چگونه یک بیرونی میتواند بداند که ترم های "شیطان مبدل"، "صرفاً یک رابطه خونی"، و "فاسد کننده" تعاریفی هستند که به والدین اطلاق میشود؟ و اینکه یک edu عبارت از تدریس توسط رهبر فرقه است و یا واژه "جابجایی" برای "اشتباه" استفاده میشود؟ یک عضو سابق فرقه چنین اظهار نظر میکند که: "همیشه به من گفته میشد که من خیلی افقی هستم. ترجمه این جمله اینست که من به حرف اعضای هم عرض گوش داده و از آنان طرفداری میکنم، و از این بابت سرزنش میشدم."

یک گروه در حال افول در سیاتل Seattle به نام خانواده عشق Love Family، دارای "رسم تنفس" بود. این ممکن است معمولی به نظر برسد، ولی در واقع برای برخی از اعضا تبدیل به یک واژه دیگر برای مرگ شد. رهبر، یک بازاریاب سابق کالیفرنیا، این رسم را پایه گذاری کرد که در آن اعضا بصورت دایره نشسته و یک کیسه پلاستیکی حاوی کهنه های خیس خورده در تولوئن toluene (یک محلول شیمیایی) را بین خود رد کرده و آنرا بو میکردند. گروه این ماده شیمیایی را "همه چیز را به تو میگوید" نامگذاری کرده بودند.

3. طلب خلوص. اصل گروهی "ما در برابر آنها" از سیستم اعتقادی "همه چیز یا هیچ چیز" استخراج میشود: حق با ماست، آنها (بیرونی ها، غیر عضو ها) اشتباه میکنند، آنها شیطانی، ارشاد نشده، و غیره هستند. هر ایده یا عملی خوب است یا بد است، خالص است یا شیطانی است. کسانی که عضو میشوند به تدریج در جوهره محیطی نفاذانه و غیر واقعی فرقه، که تولید کننده احساس گناه و شرمساری است، حل شده و ذاتی شان میشود. بسیاری از گروه ها مطرح میکنند که تنها یک شیوه فکر کردن، واکنش نشان دادن، یا عمل کردن در هر وضعیت بخصوصی وجود دارد، و جایی در وسط یافت نمیشود، و از اعضا انتظار میرود که در مورد خودشان و سایرین توسط همین استاندارد "همه چیز یا هیچ چیز" قضاوت کنند. هرکاری میتوان تحت نام خالص شدن انجام داد؛ که توجیه کننده رمز مرام و اخلاق درونی گروه است. در خیلی از گروه ها، عملاً آموزش داده میشود که هدف وسیله را توجیه میکند؛ و از آنجا که هدف (یعنی منافع گروه) خالص است، وسیله صرفاً هر ابزاری برای رسیدن به خلوص میتواند باشد.

اگر شما عضو جدید هستید، این احساس گناه و شرمساری که همه جا در برابرتان ظاهر میشود، وابستگی شما به گروه را خلق کرده و سپس آنرا ارتقا میدهد، "ما عاشق شما هستیم چون شما دارید خودتان را تغییر میدهید" که معنی اش اینست که هر زمان که تغییر نکنید ترد خواهد شد. بنابراین بسادگی احساس ناقصی میکنید، گویی هر لحظه لازم است کامل شوید، درست به همان صورتی که دنیای بیرونی مدام محکوم میشود همیشه محکوم هستید.

4. اعتراف. از اعتراف برای هدایت اعضا جهت برملا کردن رفتارها، ارتباط با دیگران، احساس های نا مطلوب گذشته و حال، ظاهراً به منظور کاهش رنج خودشان و کسب رهایی استفاده میشود. بهر حال، هر چه برملا کنید

بلافاصله جهت ذوب کردن شما و وادار کردن شما به احساس نزدیکی به گروه و غریبانه شدن با غیر اعضا استفاده میشود. (من بعضا این تکنیک را پالایش و پیوست *purge and merge* مینامم.) اطلاعات جمع شده در خصوص شما میتواند علیه شما استفاده شود تا شما را وادار کند بیشتر احساس گناه، ناتوانی، ترس، و نهایتا نیازمندی به فرقه و نیکی های رهبرش نماید؛ و میتواند جهت وادار کردن شما به بازنویسی تاریخ شخصی تان مورد استفاده قرار گیرد بطوری که زندگی گذشته شما را تماما مملو از روسیاهی نشان داده، آنرا در برابر شما که احيانا بخواهید مجددا به آن زندگی، خانواده، و دوستان برگردید غیر منطقی جلوه دهد. هر گروه، تشریفات اعتراف گیری خاص خودش را دارد که ممکن است بصورت اعتراف تک به تک در برابر یک فرد مسؤول یا بصورت جلسه گروهی انجام شود. اعضا نیز بعضا گزارشاتی از خودشان یا دیگران مینویسند.

در طول پروسه اعتراف گیری و بر اساس دستورالعمل های تعالیم گروه، اعضا یاد میگیرند که هر آنچه در خصوص زندگی قبلی شان، شامل دوستان، خانواده، و غیر عضو ها، بوده نادرست بوده و باید از آنها اجتناب شود. "بیرونی ها تهدیدی برای شما هستند چرا که اهداف ادعایی شما را دنبال نمیکنند: آنها هوشیاری روانی شما را تحت تأثیر قرار میدهند، پیشرفت سیاسی گروه را کند میکنند، راه شما را به دانش نهایی سد می نمایند، یا باعث میشوند شما در زندگی گذشته و افکار نادرست باقی بمانید".

5. عملکرد مرموز. عملکرد سوء استفاده گرانه گروه بر روی اعضا به صورتی است که آنها تصور میکنند احساسات و رفتارهای جدید بطور ناگهانی در فضای جدید بوجود آمده است. رهبر اینطور القا میکند که این یک گروه برگزیده و منتخب با اهداف عالی است. اعضا در مراقب بودن برای دیدن رفتارهای خاصی که از آنها خواسته میشود مهارت کسب میکنند، یاد میگیرند نسبت به تمامی انواع اشاراتی که بواسطه آنها مورد قضاوت قرار گرفته و رفتارشان را تغییر میدهند حساس باشند. رهبران فرقه ها به پیروانشان میگویند، "شما خود انتخاب کردید تا اینجا باشید. هیچکس به شما نگفته است که به اینجا بیایید. هیچ کس بر شما تأثیر گذاری نداشته است." در حالیکه در واقع پیروان در شرایطی هستند که آنان نمیتوانند به دلیل فشار اجتماعی و ترسشان فرقه را ترک کنند. بنابراین آنها به این باور میرسند که آنها واقعا این طرز از زندگی را انتخاب کرده اند. اگر بیرونی ها اشاره کنند که فداییان درون فرقه مغزشویی شده یا بازی خورده اند، اعضا میگویند: "اوه، نه، من داوطلبانه انتخاب کرده ام." فرقه ها برای جا انداختن این افسانه داوطلب بودن تلاش کرده، اصرار مکرر دارند که هیچ عضوی بر خلاف میل خود در فرقه نگاه داشته نشده است.

6. اعمال تعالیم بر فرد. در حالیکه اعضا بصورت بازنگرانه وجوه تاریخ شخصی خود را تغییر میدهند، بطوری که بر اساس رهنمود های گرفته شده یا آن تاریخ را بازنویسی میکنند یا بسادگی فراموش میکنند، بطور همزمان نیز یاد میگیرند تا واقعیت را از دید گروه تعبیر کرده و تجارب و احساسات خود را بصورتی که بر آنها اتفاق افتاده است نادیده بگیرند. در خیلی از گروه ها از ابتدای عضو شدن به شما گفته میشود که به یافته های خود توجهی نکنید، زیرا که شما تعلیم یافته نیستید و براحتی باید نظرات قوام یافته و خطوط حزبی را قبول کرده و خود را منطبق نمایید.

بازنویسی تاریخ شخصی اغلب بصورت بازتولید در می آید، بطوریکه یاد میگیرید خود را با تفسیر گروه از زندگی منطبق نمایید. برای مثال، یک مرد جوان که اخیرا از یک فرقه خارج شده بود به من گزارش داد که او "معتاد به مواد مخدر، دارای خوی وحشی، و غیر مسؤول بود." بزودی در خلال بحث های ما روشن شد که هیچ یک از اینها درست نبوده اند. اعتیاد به مواد مخدر در مورد او محدود به زدن سه پک به سیگار ماریوانا *marijuana* چند سال قبل؛ خوی وحشی او مربوط به شرکت او در تیم کشتی مدرسه؛ و غیر مسؤول بودن او بر پایه پس انداز نکردن هیچ پولی از درآمد ناچیزش در نوجوانی بوده است. بهرحال، گروهی که او در آن بود وی را متقاعد کرده بود که این چیزها نشانگر نقایص وحشتناکی است.

7. علوم مقدس. عقل رهبر به عنوان درخشش علوم او تلقی میشود، که بر نظرات مرکزی فلسفی، روانشناختی، یا سیاسی او لایه هایی از اعتبار می افزاید. لذا او میتواند اعلام نماید که فلسفه گروه باید بر تمامی نوع بشر اعمال گردد و اینکه هر کس که مخالف بوده یا نظرات دیگری دارد نه تنها بی مرامی و حرمت شکنی کرده بلکه غیر علمی هم بوده است. برای مثال بسیاری از رهبران، در سوابق خود دست میبرند تا چنین وانمود کنند که گویا آنها با قدرت های بالاتر، رهبران مورد احترام تاریخی، و غیره ارتباط دارند. در بسیاری موارد رهبر یک فرقه گفته است که سنت های بزرگان - زیگموند فروید *Sigmund Freud*، کارل مارکس *Karl Marx*، بودا *Buddha*، مارتین لوتر *Martin Luther*، یا عیسی مسیح - را دنبال مینماید.

8. تبیین وجود. محیط خودکامگی فرقه بروشنی نشان میدهد که اعضا اجزای یک جنبش برگزیده بوده و منتخب جهان هستند. غیر اعضا به این ترتیب بی ارزش و موجوداتی پائین تر میباشند. بسیاری از فرقه ها به اعضایشان می آموزند که "ما بهترین و تنهاترین هستیم" و یا به صورتی میگویند که "ما حاکمان روشنی بخش بوده و تمامی بیرونی ها موجودات پست تر هستند." این طرز تفکر، مبنای خام کردن اعضا است که با وجدان های خوب خود پیوسته اند، و به اعضا به عنوان مأمورین یا نمایندگان گروه های برتر اجازه میدهد تا از غیر عضو ها در جهت منافع گروه سوء استفاده نمایند. بعلاوه اعمال نظریه "ما در برابر دیگران"، به این معنی خواهد بود که اساس وجود شما بر بودن در گروه

متمرکز بوده است. اگر شما گروه را ترک کنید، به پوچی پیوسته اید. این آخرین گام برای خلق وابستگی کامل اعضا به گروه است.

بسیاری از اعضای سابق فرقه ها گزارش کرده اند که، وقتی آنها برگشته و به آنچه تحت فرمان گروه کرده یا ممکن بود انجام دهند نگاه میکنند، بیمناک و شوکه میشوند. بسیاری گفته اند که اگر دستور داده میشد والدین خود را نیز میکشند. صدها نفر به من در خصوص فریب ها و دروغ های بیشمار گفته اند؛ نظیر مغبون کردن یک اهدا کننده در خیابان، ترفند های بکار گرفته شده برای ممانعت از ترک یک عضو، و تحت فشار قرار دادن یک فرد ساده لوح برای استفاده از آخرین حد کارت اعتباریش در جهت امضای خرید دوره های آموزشی بیشتر.

ج. سه مرحله شاین Schein

در این قسمت، ما مراحل را که افراد از آنها عبور میکنند تا برخوردهایشان در فضای گروه تغییر کند و پروسه های بازسازی فکری را مورد بحث قرار میدهیم. این موارد توسط روانشناس ادگار شاین Edgar Schein تحت مراحل "خارج کردن از انجماد، ایجاد تغییرات، و منجمد کردن مجدد" نامگذاری شده اند.

1. خارج کردن از انجماد. در این نخستین مرحله، برخوردها و انتخاب های گذشته شما - تمامی حس خویشتن و دیدگاه نسبت به نحوه گردش جهان - توسط تعالیم، مشاوره های شخصی، پاداش، تنبیه، و سایر تبادلات درون گروهی نامتعادل میشوند. این عدم تعادل جهت تولید آنچه روانشناسان بحران هویت می نامند طراحی شده است. در حالیکه شما به گذشته و دنیا و رفتار و ارزشهای خود نگاه میکنید (به این معنی که آنها از انجماد خارج میشوند)، همزمان آنها را با سیستم جدید بیماران مینمایید، که چنین برایتان جا می اندازد که در گذشته اشتباه میکرده اید. این روند شما را وادار میکند که نسبت به اینکه چه چیزی درست است، چکار باید کرد، و چه انتخابی باید انجام داد دچار تردید گردید.

همانطور که قبلا تشریح شد، برنامه های تغییر رفتاری موفق جهت نگران کردن شما تا حدی که اعتماد به نفستان خدشه دار شود طراحی شده اند. این کار شما را در برابر پیشنهادات بازتر، و همچنین نسبت به محیطی دارای اشاراتی همچون "درست فکر کردن" و "درست ارتباط برقرار کردن" وابسته تر می نماید. مقاومت شما در برابر ایده های جدید، زمانی که احساس میکنید از یکطرف توسط هیجان خارق العاده در خصوص تصمیم درست گرفتن در زندگی و از طرف دیگر بواسطه ایده های گروه که راه برون رفت از این اضطرابات را نشان میدهند در حال از هم گسستن هستید، کاهش می یابند.

خیلی از گروه ها از تکنیک "صندلی داغ hot seat" (مترجم: واژه ای که برای صندلی برقی جهت اعدام استفاده میشد و همچنین نام یک برنامه تلویزیونی در آمریکا و اروپا بود که با یک شخصیت سیاسی یا اجتماعی سرشناس تحت شدیدترین انتقادات بطوری که سعی در برهم زدن تعادل وی میشد مصاحبه انجام میگرفت) یا فرم مشابهی از انتقاد کردن جهت رسیدن به هدف فروریختن، نامتعادل کردن، و خورد کردن استفاده میکنند. برای مثال، هاری Harry در ارتش بود، نزدیک سی سال داشت، و همیشه خیلی از خودش مطمئن بود. اما وقتی او به فرقه انجیل پیوست، رهبران به او گفتند که یادگیریش جهت صحبت به زبان آنها سرعت لازم را ندارد. به او گفته شد که او مقاومت میکند، که نشانه ای از گذشته شیطانی اش است. این موضوع بارها و بارها، فارغ از اینکه وی با چه سختی تلاش میکرد، به او گفته شد. طولی نکشید که هاری به نظر میرسید که اعتماد نسبت به خودش، حتی در خاطراتش نسبت به موفقیتهای دوران ارتش، را از دست داده بود. به این ترتیب برخورد او نسبت به خودش و همچنین رفتار واقعی او از انجماد خارج شده بود.

2. ایجاد تغییرات. در طی این دومین مرحله، احساس شما در برابر راه حل های ارائه شده از طرف گروه مسیری برای طی کردن پیدا میکند. شما حس میکنید که هیجان، عدم اطمینان، و تردید نسبت به خود میتواند با قبول مفاد ارائه شده توسط رهبر گروه تخفیف یابد. علاوه بر این، شما ناظر بر رفتار اعضای قدیمی تر هستید، و شروع میکنید از کارهای آنان تقلید کنید. بر اساس آنچه آزمایشات روانشناسی و ده ها سال مشاهدات نشان میدهند، زمانی که فرد ابراز تعهد نسبت به یک ایده در برابر جمع می نماید، رفتارهای او نیز متعاقبا بطور معمول در جهت حمایت از تعهدات اعلام شده شکل میگیرد. یعنی اینکه، اگر شما در برابر دیگران گفتید که شما متعهد میشوید که دارای خلوص باشید، بنابراین شما احساس میکنید که تحت فشار هستید که همان راهی را که دیگران تحت نام رسیدن به خلوص تعریف میکنند را تعقیب نمایید.

اگر شما زمان کافی در هر محیطی صرف نمائید، یک پیشینه شخصی از تجارب و فعل و انفعالات در آن بدست خواهید آورد. اگر آن محیط در جهت اهداف معینی ساخته و پرداخته شده باشد، تجارب، فعل و انفعالات، و روابط عرضی شما هم مشتمل بر هر آنچه هویت عمومی پرورش یافته در محیط باشد خواهند شد و با ارزش ها و نظرات اعلام شده در آن محیط در هم خواهند آمیخت.

حالا، وقتی شما در فعالیتهای مشترک با افراد هم عرض در یک محیط وارد میشوید که متوجه نیستید بصورت مصنوعی ساخته شده است، شما درک نمیکند که واکنش های شما تحمیلی است؛ و وقتی شما تشویق میشوید که به زبان بیاورید که "حقا ایدئولوژی را فهمیده اید و تغییر کرده اید" و البته ظاهرا به این کار مجبور نشده اید، این فعل و انفعالات با هم عرض های خودتان شما را به این نتیجه گیری هدایت میکند که شما دارای اعتقاداتی متکی بر اعمال خودتان هستید. به عبارت دیگر، شما تصور خواهید کرد که شما خودتان به انتخاب آن ایده ها و رفتارها رسیده اید.

- اگر در برابر جمع بگوئید که کاری را انجام می‌دهید، لاجرم آنرا انجام خواهید داد.
- وقتی کاری را انجام دادید، ناچار به آن فکر خواهید کرد.
- وقتی به آن فکر کردید (در محیطی که درک نمیکنید مجبور بوده اید)، نهایتاً باور میکنید که خودتان به آن فکر کرده اید.

آیا هاری Harry را بخاطر می آورید؟ او متقاعد شده بود که قادر نیست به زبان فرقه بدرستی صحبت کند چون او فردی شیطانی بوده است، هاری بنا بر این شروع به اعتراف به گذشته بدش کرد، او میگفت که والدینش الکلی و خواهرش هرزه بوده اند که هیچ کدام واقعیت نداشت. او شغلش را ترک کرد و شغلی را انتخاب کرد که گروه برایش در نظر گرفته بود. او شروع به انجام هر آنچه به او گفته میشد نمود تا خود را در برابر رهبری ثابت کند. او حتی در برخی فعالیتهای غیر قانونی وارد شد که قبل از درگیر شدنش با فرقه برایش فوق العاده ناپسند بود.

3. منجمد کردن مجدد. در این آخرین فاز، گروه در برابر رفتار مطلوب به شما پاداش اجتماعی و روانی داده، و در قبال برخورد ها و رفتار غیر مطلوب بوسیله انتقادات تند، عدم تأیید توسط گروه، طرد اجتماعی، و از دست دادن موقعیت شما را تنبیه میکند. بسیاری از گروه های مدرن بازسازی فکری، جویای تولید افرادی بشاش، غیر مقاوم، و پرکار هستند که از کارهای گروه شکایت نمیکنند و در خصوص کاهن، رهبر، یا مرشد از مسئولین سؤالی نمیپرسند. به میزانی که شما رفتارهای مطلوب گروه را از خودتان بروز دهید، انطباق شما از جانب رهبری مضافاً به این صورت تعبیر خواهد شد که: "این نشانگر اینست که شما حالا دریافته اید که زندگی قبل از تعلقتان به گروه غلط بوده و زندگی فعلی شما همان راه درستی است که باید باشد".

همچنان که در مورد هاری، وقتی او در اطاعت کردن عملکرد مثبتی داشت، به بخش های دیگر فرقه فرستاده شد و به عنوان یک فرد خیلی خاص و مؤثر معرفی گردید. به او پاداش بزرگی داده شد. او بیش از پنج سال دیگر با گروه باقی ماند.

* * * * *

به میزانی که یک گروه یا محیط بر اساس این شرایط، تم ها، و مراحل بنا شده باشد، مشخصاً به همان میزان سوء استفاده در آن صورت میگیرد. همه فرقه ها و گروههایی که روند بازسازی فکری را اعمال مینمایند از تکنیک های عوض کردن ذهن به یک روش یا یک میزان استفاده نمیکنند. اعمال این مقولات در داخل یک گروه و همچنین در میان گروه های مختلف متفاوت است. اغلب، اعضای یک لایه هیچ آگاهی نسبت به نوع عملکرد و سوء استفاده ای که در سطوح بالاتر یا پائین تر در یک گروه یا تعالیم خاص صورت میگیرد ندارند. بازسازی فکری بسیط، روان، و مزورانه بوده و بعضی اوقات شناخت آن سخت است، خصوصاً برای تازه کارها و کسانی که بیش از حد ایده آلیست هستند. ولی وقتی حضور دارد، دارای پیامدهای قدرتمندی است.

5. تولید یک هویت جدید

به عنوان بخشی از روند نفوذ شدید و عمل تغییر دادن در بسیاری از فرقه ها، افراد دارای هویت اجتماعی جدیدی میشوند، که ممکن است یا شاید ممکن نباشد توسط یک بیرونی تشخیص داده شود. وقتی گروه ها به این هویت جدید اشاره میکنند، آنها از اعضای صحبت میکنند که تغییر کرده، از نو متولد شده، ارشاد گردیده، قدرتمند شده، باز تولد یافته، یا پالایش شده است. رفتار مورد تأیید گروه به عنوان نشانه عبور فرد به مرحله تبدیل شدن به فرد جدید تعبیر میشود. از همه اعضا خواسته میشود که این هویت اجتماعی جدید را از خود بروز دهند.

بهرحال، اکثریت بالای افرادی که این گروه ها را ترک میکنند از محتوای فرقه، و از رفتارها و برخوردهای فرقه ای تهی میشوند، و بدون عوارض به نقطه ای باز میگردند که قبل از پیوستن به فرقه بودند. به عنوان مثال، کسانی که در خاور دور سوژه بازسازی فکری بودند، به تدریج برخوردها و رفتارهای کسب کرده را کنار گذاشته و به محض خارج شدن از آن محیط به خویشتن قبلی خود بازگشتند. ما از سالها تحقیق با زندانیان جنگی، گروگان ها، زنان سرکوب شده، اعضای سابق فرقه ها، و سایر دریافت کنندگان اعمال نفوذ شدید دریافته ایم که تغییرات تحت اینگونه اعمال نفوذ ها پایدار و دائمی نبوده اند. اعتقاداتی که فرد ممکن است در مورد جهان، یک فلسفه خاص، و حتی در مورد خودش کسب کند زمانی که فرد از محیطی که آن اعتقادات به او القا شده است خارج میشود قابل برگشت است.

ما ممکن است از خودمان بیرسیم - و قطعاً بسیاری از اعضای سابق فرقه ها پرسیده اند - که چگونه فردی میتواند تحت آن شرایط رفتار شنیع نشان داده و سپس تحت شرایط دیگری به عملکرد نرمال بازگردد. این پدیده بطور گسترده به

عنوان دوبله کردن یا به عنوان تشکیل شبه شخصیتی (یا شبه هویتی)، یک هویت تحمیل شده، یک خویشتن فرقه ای، یا یک شخصیت فرقه ای توصیف شده است. آنچه در خصوص این توصیف مهم است آن است که آنان فراخوان به توجه به یک پدیده مهم روانی و اجتماعی میدهند که نیازمند مطالعه دقیق است. یعنی اینکه افراد معمولی با اعتقادات و رفتارهای خودشان، میتوانند در هویت اجتماعی شان چرخانده شوند ولی نهایتاً میتوانند خویشتن قدیمی خود را بازیافته و به پیش حرکت کنند.

با گفتن این مطلب منظور من این نیست که افراد در فرقه ها یا گروه هایی که پروسه های بازسازی فکری را مورد استفاده قرار میدهند با رل بازی کردن، تظاهر کردن، یا وانمود کردن فقط دروغ میگویند. هر کس که با یک دوست قدیمی که با عضو شدن در یک فرقه متعصب، مثلاً برای برنامه تغییرات عصر جدید، تغییر کرده دیدار کرده باشد، میدانند که چیزی عمیق تر از صرفاً رل بازی کردن در آن دوست قدیمی عمل میکند که به خویشتن جدید وی یا گروه جدید او بستگی دارد، یعنی کوه فکراته صحبت میکند، به شدت قلیان میکند، و بر اظهاراتش دگم است. این قطعاً نقش بازی کردن نیست. این پدیده بیشتر غریزی و یک تجربه واقعی است.

دوبله شدن، یا تشکیل شبه شخصیت، کلید مطلب است. این فاکتوری است که نهایتاً به اعضای فرقه امکان میدهد تا گروه هایشان را ترک کنند و به ما اجازه میدهد تا بفهمیم چرا کارهای مشاورین خروج از فرقه به عنوان وسیله ای برای هوشیاری مجدد شخصی که در معرض پروسه های بازسازی فکری بوده است مفید است. حقیقت مرکزی اینست که: هویت اجتماعی کسب شده در سیستم بازسازی فکری محو میشود، همانطور که برونزه شدن فرد در زیر آفتاب وقتی که مدتی دیگر زیر آفتاب نباشد از بین خواهد رفت. روند مربوطه البته خیلی پیچیده تر از این آنالوژی است، ولی من میخواهم تأکید نمایم که تفکرات و رفتارهای فرقه ای اکتسابی و نه ذاتی است.

یک محیط فرقه ای است که هویت فرقه ای را تولید و حفظ مینماید. برخی افراد برای همیشه در گروه باقی میمانند، ولی اکثریت بالایی در یک نقطه ای بالاخره جدا میشوند، که یا خودشان قدم به بیرون میگذارند و یا توسط خانواده و دوستان بیرون کشیده میشوند. فهم پدیده بازسازی فکری برای دانستن بیشتر در خصوص نقشی که گروه های پشتیبانی اجتماعی یا فشار برای همه ما ایفا میکنند حیاتی است. این موضوع نه تنها برای خانواده هایی که بستگانشان در گروه های فرقه ای هستند، بلکه همچنین برای اعضای سابق که میخواهند بدانند چه تئوری های روانشناسی یا اجتماعی برای توضیح آنچه بر آنها اتفاق افتاد وجود دارد، و برای هر کسی که میخواهد چیزی در خصوص اینکه چگونه این ها همه عمل میکنند بداند مهم است.

6. آزمایشات غیر مجاز

فرقه ها آزمایشات غیر مجازی را به اجرا میگذارند. آزمایش غیر مجاز چیست؟ افراد حرفه ای در گیر در تحقیقات مشروع هدایت شده پزشکی و روانشناسی محدود به استانداردهای معینی هستند که از زمان پایان جنگ جهانی دوم و ابداع قواعد اخلاقی نورنبرگ Nuremberg به اجرا در آمده اند، که مشخص میکنند که در هر مجموعه ای که هرگونه آزمایشات بر روی انسان انجام میشود، آن آزمایش نمیتواند بدون رضایت آگاهانه کامل کسانی که در آن شرکت میکنند صورت بگیرد. برای کسب چنین رضایتی، آزمایش کنندگان میبایست هر آنچه که قرار است به عنوان عواقب وارد شدن فرد به برنامه آزمایش اتفاق بیفتد یا احتمال دارد اتفاق بیفتد را با جزئیات برایش شرح دهند. در جهان متمدن مدرن، کسانی که بر آنها آزمایشاتی انجام میشود، چه آزمایش پزشکی و چه روانشناسی باشد، باید رضایت کامل داشته باشند. اگر هر دانشمند یا محقق که پول از کشور یا ایالت میگیرد بخواهد آزمایشات اجتماعی در خصوص عملکرد کنترل رفتاری انجام دهد - که توسط بسیاری از فرقه ها و گروه های امروزی که از روند بازسازی فکری استفاده میکنند اجرا میشود - مطمئناً با مشکلات عمیقی روبرو میشود. بنابراین، زمانی که از من سؤال میشود که چرا مطالعات منتشر شده بیشتری در خصوص بازسازی فکری وجود ندارد، جواب اینست که این موضوع جزو آزمایشات غیر مجاز میباشد.

بسیاری اعضای سابق فرقه ها به من گفته اند که، "اگر از قبل در خصوص هر یک از آنچه هایی که عاقبت به صورت یک گام در هر نوبت برای انجامش هدایت شدم میدانستم، هرگز به آن فرقه نمیپیوستم". البته، دلیل اینکه به آنها گفته نشده است این است که بازسازی فکری خوب عمل نماید؛ گروه فرقه ای نیازمند به فاکتور کلیدی برنامه کار پنهان است. اگر این گروه ها برای مردم توضیح بدهند که چکار دارند میکنند، آنان هرگز نخواهند توانست یک محیط مناسب برای بازسازی فکری ایجاد نمایند.

فرض بگیرید که عضو یک فرقه به یک فرد در خیابان مراجعه کرده و بگوید: "اگر شما برای یک شام و سخنرانی در خصوص استرس و افسردگی در مکانی که من زندگی میکنم بیایید، شما نهایتاً کارتتان به خرید هر چه بیشتر و بیشتر دوره های گران قیمت، مدیتاسیون و تنفس عمیق هشت ساعت در روز برای سی روز در یک دوره خیلی گران قیمت دیگر، و نهایتاً کار کردن برای سازمان جهت پرداخت بهای دوره های مربوطه خواهد کشید. شما سپس خانواده و

دوستان تان را ترک کرده و وقت خود را بطور تقریباً تمام و کمال در اختیار ما خواهید گذاشت. " چگونه این فرد خواهد توانست عضو گیری جدید بنماید؟

یا چقدر احتمال دارد که یک نفر در قبال این پیشنهاد اظهار رضایت نماید: "اگر شما به گروه مطالعه انجیل من بپیوندید، شما خانواده تان را ترک کرده، به نقاط دور افتاده جهان فرستاده شده، اغلب از بدن شما برای جذب مردان استفاده خواهد گردید، و تمامی پولی که حین گدایی جمع میکنید برای رهبر فرقه در ایالات متحده جایی که در مکان خیلی لوکسی زندگی میکند فرستاده خواهد شد. اوه، داشت یادم میرفت، و ما شما را برای انجام تمام این کارها در جهت منافع رهبر مغزشویی خواهیم کرد!"

چگونه یک عضو شده میتواند توضیح داده و رضایت طرف را جلب نماید اگر بگوید: "من الان این تست شخصیتی را از شما بعمل می آورم که ما همیشه اینطور تعبیر میکنیم که شخصیت شما در هم شکسته است. بعد شما به خرید دوره های خیلی گران قیمت هدایت خواهید شد و هزاران دلار برای کشف زندگی های گذشته خود و سپس برای کشف زندگی های گذشته مردان کوچک بیشمار که نمیتوانید ببینید که ما ادعا میکنیم در جلد شما در آمده اند خواهید پرداخت!" چقدر فکر میکنید که این ترفند موفق خواهد بود؟

بسیاری گروههای فرقه ای مدرن اعضایشان را با استثمار روانی، استرس، و فشارهای اجتماعی به منظور کسب تغییرات رفتاری مطلوب روبرو میکنند. در نقطه پیوستن، یا حتی مدتها بعد از آن، اعضا اطلاعات خیلی کمی از آنچه نهایتاً به آن هدایت خواهند شد دارند. نه همه، ولی بسیاری از این گروه ها در فاز عضو گیری فریبنده هستند. و همه آنها نسبت به نقطه آخر خود فریبکاری میکنند. اگر آنهایی که از پروسه های بازسازی فکری استفاده مینمایند حقیقت را در خصوص تکنیک های خود بیان میکردند، آنها میبایست مردم را نسبت به راههایی نظیر آنچه من الان ترسیم کردم مطلع مینمودند. ولی به این دلیل است که گروه های فرقه ای به اخلاقیات و قوانین حاکم بر شرکت انسان در آزمایشاتی که آنها کاسبی شان را بر آن پایه پیش میبرند گردن نمیگذارند. یک رهبر فرقه حتی ممکن است در خصوص گروه خود یا دایره مرکزی پیروان خود به عنوان "انسان آزمایشگاهی" صحبت کند!

مردمی در همه جوامع هستند که در فرائد دیگران به منظور کشف بهترین راه بکارگیری جذب شخصی و نفوذ خویش و روش های مجاب سازی جهت جذب آنان تبحر دارند. آنها با مهارت نحوه مراجعه خود را تصحیح میکنند. برخی از آنها ممکن است برنامه خود را جلوتر از زمان طراحی کنند، در حالیکه بعضی دیگر به نظر میرسند همچنان که راههای مختلف مجاب سازی را امتحان میکنند سر بر می آورند. گروه های معینی حتی با روانشناسان اجتماعی مشورت کرده اند تا به آنها در جهت منظم و کامل کردن برنامه هایشان برای مؤثر تر کردن آنها کمک نمایند. ولی بیشتر، رهبران فرقه ها و گروه هایی که از پروسه های بازسازی فکری استفاده میکنند به روش های سنتی اعمال نفوذ توجه نشان میدهند، بنابراین از مشاهدات خودشان جهت تکمیل عضو گیریشان و همچنین نگه داشتن آنها وقتی که پیوستند استفاده مینمایند. آنچه حیاتی است این است که این برنامه ها هماهنگ و کادربندی شده و، در اغلب موارد، بوجود آورنده یک سطح دوم از کادرهای کمک کننده است که نقش های معینی در عضو گیری، الگو شدن در خصوص رفتارهای تأیید شده، متقاعد کردن افراد برای ماندن، و در خاطرات ثبت کردن رفتارهایی که رهبر میخواهد ایفا مینمایند.

وقتی می بینیم که مردم چگونه در فرقه های امروزی و گروههای بازسازی فکری گرفتار شده اند و وقتی مشاهده میکنیم که چگونه رهبران فرقه ها و سایر سوء استفاده کنندگان برنامه های مغزشویی خود را حول تقریباً هر موضوعی فرمولبندی میکنند، پی میبریم که چقدر هویت اجتماعی انسان شکننده است. آنچه برنامه های اخیر را در جهت بوجود آوردن تغییر برخوردها و رفتارها تا این اندازه مؤثر مینماید این است که روش های مجاب سازی به سطح نویی از پیچیدگی رسیده اند. و از طریق متد های جدید تهاجم به خویشستن افراد، فرقه ها و سایر گروههایی که از پروسه های بازسازی فکری استفاده میکنند مردم را تا لبه دیوانگی پیش برده، و در برخی موارد حتی از روی لبه هول میدهند. هیچ کنترلی بر کار این دزدان ذهن و روح بچه های ما، دوستان ما، بستگان ما، و عزیزان ما وجود ندارد. در حال حاضر، فرقه ها بدون مانع و بدون از هر نوع وجدانی به کارشان ادامه میدهند.

ادامه دارد